

شماره مجوز ۲۵۶ کنش / فروردین ماه ۱۴۰۲

# پیک

ماهنامه فرهنگی  
دانشجویی

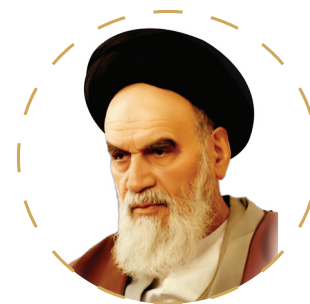
سال یازدهم / شماره ۱۵۹

در این شماره :

- همدل مهربان
- دیدار رضائی
- هنر شهادت



شهادت در راه خدا مسئله ای نیست که بشود با پیروزی در صحنه های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است.



## شناسنامه

سردبیر: فاطمه امیری

مدیر مسئول: فاطمه کریمی

ویراستار: فاطمه امیری

طراح: محمد اسمعیل زاده

ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار

سال یازدهم، شماره ۱۵۹، فروردین ماه ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان دانشگاه

شیراز

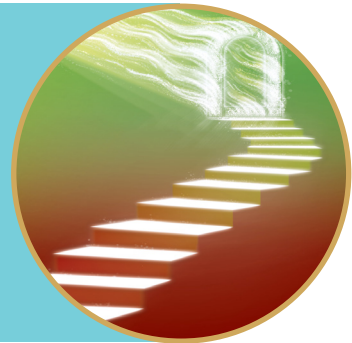
شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش





یکی از برکات دفاع هشت ساله ما، همین پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی و ساخت دقیق ترین ابزارهاست که با دست خالی و بدون هیچ سابقه ای آنها را به دست آوردیم و جزو موجودی ملت ایران شده است

- ◀ سخن سردبیر ..... ۴
- ◀ # آری ..... ۵
- ◀ چشمان مجنون ..... ۶



- ◀ علی تجلی حق و مظهر عدالت ..... ۸
- ◀ دیدار رضانی رهبر انقلاب ..... ۱۲
- ◀ همدل مهربان ..... ۱۵



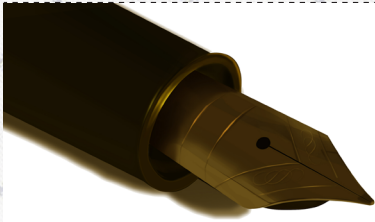
- ◀ معرفی کتاب ..... ۱۶
- ◀ گزارش تصویری ..... ۱۸
- ◀ دیدار نگاه ..... ۲۰



- ◀ هنر شهادت ..... ۲۳

## سخن سردبیر

فاطمه امیری کارشناسی فلسفه |



# ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزه ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می رود و به کمال عقلانی می رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می دهد و حیطةی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند.

تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه ای خود را به تحریر درآورد. همچنین در هر شماره تلاش می شود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ  
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رِزْقًا

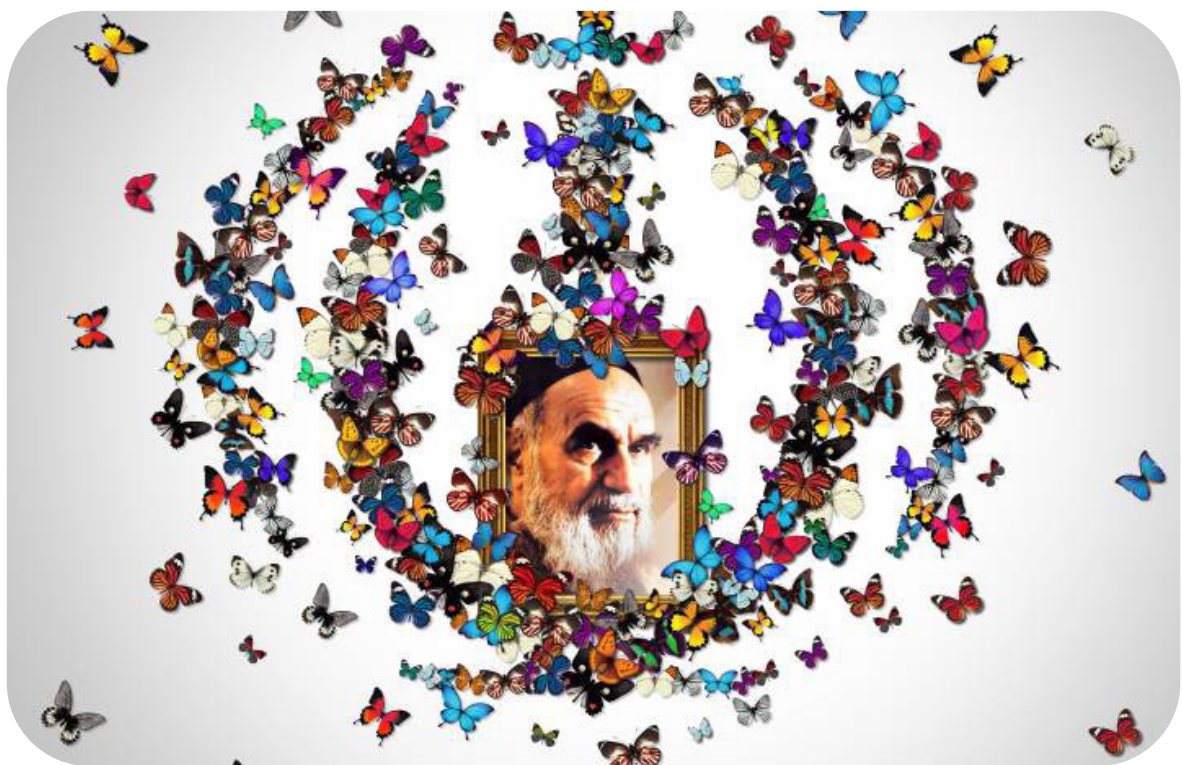


## # آری

| زهره کریمی کارشناسی جغرافیا |

ایستاده. من حتی تبرهایی که به تو می خورد هم می بینم و می سوزم از این دسته تبرهایی که گاه از جنس خودت است و تو چه بزرگی چه والایی که گاهی دست دوستی و محبت را به سوی شان دراز می کنی که شاید از راه بی راهه برگردند و تو چه بخشنده ای! من تا پای جان به تو آری خواهم گفت که هر چه غیرتوست بطلان است و سیاهی. که تو روشنای راه منی در فردایی که برای آن هیچ تضمینی نیست. آری به جمهوری اسلامی، آری سبز که نشانه رویدن و به ثمر نشستن آن بذر و شکفتن آن شکوفه ها، مگر نه آن که شکوفه آزادی این ملت در دشت خونین لاله ها کاشته شد. من به تو، به جمهوری اسلامی آری گفته ام و به هر چه غیر تو نه

در این بلبشویی که آدمیزاد خودش را هم می کند ماندن و ایستادن به پای تو از جان دادن سخت تر است. در این زمانه ای که هر لحظه سنگر خالی تر می شود همچنان آری گفتن به تو همت می خواهد که جنگیدن برای تو، برای این سنگر قبل از دست پر دل قوی می خواهد. من مانده ام به پای تو و تو را بیش از هر چیزی دوست دارم. این کوچک سرباز تو کمترین سرمایه اش، جان ناقابل را فدای تو می کند. من یقین دارم، من به چشم دیده ام رویدن تو را، جوانه زدنت را و حالا درخت برومندی که رو به رویم



## ◀ چشمان مجنون

| فاطمه مصلی نژاد کارشناسی علوم سیاسی |

دادن سر نه عجب، داشتن سر عجب است

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است

سر سردار ره عشق به پیکر عجب است

تن بی سر عجبی نیست رود گر بر خاک

داشتید پل طلاییه را به تصرف درآوردید. کار خیلی سختی بود. بچه ها همان شب اول از پل گذشتند. فردای آن روز عراقی ها پاتک زدند. آن هم چه پاتک هایی! بچه ها مقاومت می کردند. اما ارتباط با عقبه خیلی دشوار بود. ماندن ساده نبود. مجبور شدند برگردند. لشکر چند شب عمل کرد. اما موفق نشد. در منطقه عملیاتی شما کانال آب خیلی بزرگی بود که باید پل می انداختید و از روی آن رد می شدید. ولی این از نظر نظامی غیرممکن بود و تو این را خوب می دانستی، اما گفتی: باید از این منطقه عبور کنیم. این دستور است. آن روز خسته بودی. مرتضی قربانی در جزیره مجنون کنارت بود. به او گفتی: يك نفر را بفرست جلو ببین خط چه خبر است؟ و او در جوابت گفت: دیگر کسی را ندارم بفرستم. معطل نکردی، خودت سوار موتور شدی رفتی جلو. آمدی کنار بچه ها که دلت برای آنها تنگ شده بود. همگام با آنان شروع کردی به آر.پی. جی شلیک کردن. آب نبود، همه تشنه بودند. بچه ها قمقمه های

به نام آن سرداری که همواره در کنار همه در هر حالی بود و خود تنها بر بالین مولایش پر کشید و به نام آنکه چشمانش زیباترین مشق عاشقی بود همان چشمانی که از پشت عکس های سیاه و سفید هم آرام بخش خسته دلان است، و به راستی که در مجنون این بار ابراهیم قربانی عشق شد.. اینجا جزیره مجنون است. اینجا کانالها پر از پرنده های پرپر است. اینجا همه به دنبال لیلای خویش می گردند. همه آسمان میهمان این جزیره است. همه لیلای او را شعر جنون می سرایند. چشمه ها به هواداری گلوهای تشنه برخاسته اند. درختها به سجود پیشانی های بر خاک رفته به قیامند. از طلاییه آتش و خون می روید. هر لحظه احتمال پرنده شدن است. به همه گفته اند: فکر برگشت نباشید. تو و یارانت پا به پای تک و پاتک عراقی ها آمده اید. اما طلاییه باز هم از تو یار می گیرد و گل. طلاییه همچنان اسیر کرکسان است و هیچ راهی وجود ندارد. عملیات خیبر، تو و لشکرت مأموریت



خواب می بیند که آقایی نورانی بچه ای در دامانش می پگذارد و می گوید: مواظب او باش. تونه ماه بعد به دنیا آمدی و نامت را محمد ابراهیم گذاشتند. همه می گویند تو از همان دوران کربلایی شدی و به لبان تشنه حسین (ع) دل بستنی و آخر هم حسینی وار پر کشیدی.

خالسی را از آب کناره های هور که کثیف بود پر می کردند و می خوردند. این وضعیت تو را ناراحت می کرد. سوار یکی از پل های شکسته شدی و با دست شروع کردی به پارو زدن، تا آمدی وسط هور که آبش زلال بود. قمقمه ها را پر کردی و به بچه ها رساندی. مادرت تعریف می کند: که سه ماهه آبستن تو بوده که به زیارت کربلا می رود. همان جا

برای اینکه خدا لطفش و رحمتش و آمرزشش شامل حال ما بشه

باید اخلاص داشته باشیم و برای اینکه ما اخلاص داشته باشیم

سرمایه می خواد که از همه چیزمون بگذریم و برای اینکه از همه چیزمون بگذریم

باید شبانه روز دلمون و وجودمون و همه چیزمون با خدا باشه .

انقدر پاک باشیم که خدا کلا از ما راضی باشه .

قدم برمی داریم برای رضای خدا

قلم بر می داریم روی کاغذ برای رضای خدا  
حرف می زنیم برای رضای خدا

شعار می دیم برای رضای خدا  
می جنگیم برای رضای خدا  
همه چیز همه چیز خاص خدا باشه

که اگر شد پیروزی نزدیک است ...  
چه بکشیم چه کشته بشیم که اگر چنین بشیم پیروزیم  
و هیچ ناراحتی نداریم و شکست معنا نداره .  
حاج محمد ابراهیم همت

## ◀ علی؛ تجلی حق و مظهر عدالت

فاطمه مرادپور جغدري دانشجوي کارشناسي ارشد علوم سياسي گرايش انديشه سياسي |

(ص) نازل کرد و از جانب خدا، به رسول خدا(ص) امر نمود تا علی (ع) را به عنوان ولی و وصی بعد از خود، به مردم معرفی کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی در جمع سلمان، ابوذر، مقداد و ابویوب انصاری بر جانشینی علی علیه السلام تصریح کرد و در پایان سخنش فرمود: به خداوند شکایت امتم را می‌کنم که حق برادرم را انکار خواهند کرد و علیه او همدست خواهند شد و به او و فرزندان ستم خواهند کرد و حقشان را خواهند گرفت. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، آنچه فرمودید، به راستی رخ خواهد داد؟

پیامبر فرمود: آری. علی را به خشم می‌آورند و دلش را از غصه پر می‌کنند ولی او صبر پیشه می‌کند و عاقبت نیز کشته خواهد شد.

وقتی فاطمه سلام الله علیها صدای پیامبر خدا را شنید، گریان نزد پدر آمد و گفت: شنیدم که چیزهایی درباره علی و فرزندانم می‌گفتید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، تو نیز مورد ظلم قرار می‌گیری و حق تو را نیز می‌گیرند. تو اولین نفر از خاندانم هستی که به من ملحق می‌شوی. ای فاطمه من با آن کس که تو را دوست بدارد، دوستم و با هر کس که با تو بجنگد، در جنگم. تو را امانت به خداوند و جبرئیل و فرد صالحی از مؤمنین می‌سپرم.

سلمان پرسید: ای رسول خدا، فرد صالحی

حضرت علی (ع) آشکارترین حقیقت و مترقی‌ترین مکتبی است که به شکل یک موجود انسانی تجسم یافته است (دکتر علی شریعتی).  
به راستی علی کیست؟

علی ابن ابی طالب در ۱۳ رجب عام الفیل برابر با ۲۳ سال قبل از هجرت در مکه متولد شد. ایشان فرزند ابوطالب و فاطمه بنت اسد، پسر عموی حضرت محمد (ص) و همسر حضرت فاطمه زهرا (س) است که از جایگاه برجسته و بالایی در نزد مسلمانان خصوصاً شیعیان برخوردارند. علی (ع) در نزد پیامبر بسیار محبوب و محترم بودند، به قدری که بعد از اعلام ایمان به پیامبر و دین اسلام، پیامبر فرمودند: علی برادر، وصی و جانشین من است. هنگامی که حضرت محمد (ص) از آخرین حج خود در سال ۶۳۲ میلادی باز می‌گشت، خطابه‌ای در مورد علی (ع) ایراد نمود که توسط شیعه و سنی بسیار متفاوت تفسیر شده است. شیعیان این بیان را به معنی تعیین علی به جانشینی پیامبر و اولین امام می‌دانند. در مقابل اهل سنت این بیان را تنها اظهار نزدیکی و محبت پیامبر به علی می‌دانند و نیز اظهار خواسته‌اش که علی به عنوان پسر عمو و فرزند خوانده‌اش جانشین او در مسئولیت‌های خانوادگی‌اش پس از مرگ شود.

مسلمانان در روز پنجشنبه ۱۸ ذی الحجه به غدیر خم رسیدند. جبرئیل آیه تبلیغ را بر پیامبر



از مؤمنین کیست که دخترت فاطمه را به او می‌سپری؟

پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب است (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۴، حدیث ۸۵ ---- -- کشف الیقین).

بعد از رحلت پیامبر، حضرت علی (ع) به حکومت نرسیدند و ابوبکر، عمر و عثمان به ترتیب به مقام خلافت رسیدند. دوران حکومت علی (ع) به عنوان چهارمین خلیفه مسلمانان در صدر اسلام از ۳۵ تا ۴۰ هجری قمری (۶۵۶-۶۶۱ میلادی) به طول انجامید. در این مدت کوتاه حضرت علی (ع) برای اصلاح جامعه اسلامی و رفع انحرافات شکل گرفته ناشی از حکومت خلفای پیشین، تلاش‌های زیادی انجام دادند که مهمترین شاخصه دوران حکومت ایشان، برقراری عدالت بود. نام امیرمؤمنان علی (ع) و یاد او چنان با عدالت، عدالت‌خواهی و عدالت‌ورزی پیوند دارد که چون نام او برده می‌شود و از او یاد می‌گردد، این امور نیز مطرح می‌شود. به تعبیر جرج جرداق مسیحی: «امام علی، صدای عدالت انسانیت است». عدالت در اندیشه و سیره امام علی (ع) مایه قوام هر چیز و معیاری است و همه چیز با آن سنجیده شود به گونه‌ای که در صورت نبودن عدالت، هیچ چیز در زندگی انسانی به درستی برپا نباشد و هیچ امری قابل سنجش صحیح نگردد که عدالت مایه حیات هر چیز و مبنای راستی، درستی و استواری آن است و با رخت برداشتن عدالت، برای هیچ چیز حیاتی و قوامی نمی‌ماند: «الْعَدْلُ مَلَاكٌ.» (غررالحکم) عدالت ملاک است. «الْعَدْلُ حَيَاتٌ.» (همان) عدالت حیات است.

عدالتی که امیرالمؤمنین علی (ع) به آن معتقد بود دیگر در هیچ کجای دنیا مشاهده دیده

نشده است و می‌توان آن را در حکایت‌های مربوط به زمان خود آن حضرت جست و جو کرد:

— مردی به عنوان یک مهمان عادی، بر امام علی (ع) وارد شد. روزها در خانه آن حضرت مهمان بود، اما او یک مهمان عادی نبود. چیزی در دل داشت که ابتدا اظهار نمی‌کرد. حقیقت این بود که این مرد، اختلاف دعوایی با شخص دیگری داشت و منتظر بود طرف حاضر شود و دعوا در محضر امام علی (ع) طرح گردد. تا روزی خودش پرده برداشت و موضوع اختلاف و محاکمه را عنوان کرد. امام علی (ع) فرمودند:

— پس تو فعلاً طرف دعوا هستی؟

— بلی یا امیرالمؤمنین.

— خیلی معذرت می‌خواهم. از امروز دیگر نمی‌توانم از تو به عنوان مهمان پذیرایی کنم، زیرا پیغمبر اکرم (ص) فرموده است:

هر گاه دعوایی نزد قاضی مطرح است، قاضی حق ندارد یکی از متخاصمین را زیارت کند، مگر آنکه هر دو طرف با هم در مهمانی حاضر باشند. علی (ع) مظهر عدالت است اما در حقش بزرگترین بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌ها اعمال شد: همسرش را بی‌رحمانه به شهادت رساندند و غم بزرگی را بر دلش نشان‌دادند، سال‌های سال او را مورد دشنام و بی‌احترامی قرار دادند، به شخصیت بزرگ او و پیامبر اهانت می‌کردند، حکومت بعد از پیامبر را که حق‌شان بود از ایشان گرفتند و ۲۵ سال خانه نشین و تنه‌ایش کردند.

امیرالمؤمنین علی (ع) علاوه بر دینداری و ایمان به خدا، در حکومت داری نیز بسیار عادل رفتار می‌کرد و عدالت را سرلوحه حکومت قرار می‌دادند. بسیاری از مردم و شخصیت‌های علمی ایشان را به دلیل برخورداری از چنین روحیه‌ای می‌ستودند اما گروهی که این شرایط را به ضرر

خود می دیدند در تلاش برای ضربه زدن به امام علی (ع) و مکتبشان بودند.

در دوره کوتاه حکومت امام علی (ع) سه جنگ سنگین داخلی جمل، صفین و نهروان در گرفت. در جنگ نهروان که یاران امام علی خوارج را شکست دادند، بازماندگان آنها تا مدتی در مکه گرد هم می آمدند و برای کشتگان نهروان عزاداری کردند.

در یکی از این جلسات آنها تصمیم گرفتند که امام علی علیه السلام را به قتل برسانند که ابن ملجم مرادی قتل امیرالمؤمنین را پذیرفت و قرار بر این شد در شب نوزدهم ماه رمضان هنگام نماز صبح تصمیم خود را عملی سازد. به همین خاطر ابن ملجم برای به قتل رساندن امام علی (ع) راهی کوفه شد. سحر ۱۹ رمضان امام علی (ع) برای خواندن نماز وارد مسجد شد. ایشان با ورود به شبستان مسجد افرادی که به خواب رفته بودند از جمله ابن ملجم که به رو خوابیده بود را بیدار کرد و به او فرمود: برخیز از خواب برای نماز و چنین مخواب که این خواب شیطان است، بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است، و بر پشت خوابیدن خواب پیغمبران است (جلاء العیون، المجلسی، ص: ۳۴۱). ابن ملجم که شمشیرش را به زهر آغشته نموده بود و زیر پیراهن پنهان کرده بود، در نزدیکی امام به نماز ایستاد و هنگامی که امیرالمؤمنین سر از سجده اول برداشت ضربتی به سر ایشان زد که تا پیشانی امام را شکافت. او در حال حمله شعار خوارج را فریاد می زد که: «اللّٰه الحکم یا علی، لالک و لا لأصحابک». (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص: ۴۲۲).

امام پس از ضربت خوردن فرمود: بسم اللّٰه و باللّٰه و علی ملّة رسول اللّٰه» و گفت: «فَرْتُ وَرَبِّ

الکعبه»، به خدای کعبه قسم که رستگار شدم (جلاء العیون، المجلسی، ص: ۳۴۱).

اهل مسجد بسوی محراب دویدند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در محراب خونین دیدند و ردای مبارکش را بر سرش بستند. حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش کشید و فرمود: این آن است که خدا و رسول مرا وعده داده بودند، راست گفتند خدا و رسول (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص: ۴۲۳).

در شب شهادت، امام علی علیه السلام فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و با ایشان وداع کرد و فرمود: «خداوند پس از من نگهدار شما باشد. نیکو و کیلی است خداوند و همو مرا کفایت خواهد کرد». سرانجام حضرت علی (ع) بعد از تحمل درد و مشقت های فراوان در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری در ۶۳ سالگی به شهادت رسید. امام علی (ع) بنا به وصیتش مخفیانه دفن شد. قبر امام علی (ع) تا حدود یک قرن مخفی بود (ثقی کوفی، الغارات، تعلیقه علامه حلی، ج ۲، ص ۸۳۵-۸۳۷) (شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۷).

بعد از افول قدرت امویان، برخی معتقدند امام صادق (ع) قبر امام علی (ع) را آشکار ساخت اما باز هم زمان دقیق آشکار شدن مزار ایشان برای شیعیان مشخص نیست (حکیم، المفصل فی تاریخ النجف الأشرف، ۱۴۲۷ ش، ج ۲، ص ۳۱؛ فرطوسی، تاریخچه آستان مطهر امام علی (ع)، ۱۳۹۳ ش، ص ۱۵۹-۱۷۹)

محل دفن امام علی (ع)، حرم ایشان در نجف اشرف است که سالانه جمعیت زیادی برای زیارت روانه آنجا می شوند.

سخن نویسنده:

بارالها از تو می خواهم هر آن چیز که خواسته‌ی من است  
از تو می خواهم هر آن چیز که به رضایت تو صلاح من است  
از تو می خواهم هر آن چیز که مرا از تو جدا نسازد.  
این متن را تقدیم می کنم به همه ی انسان های عدالت خواهی که عدالت را مطابق با سود و منفعت  
خود تعبیر و معنا نمی کنند.  
باشد که مورد قبول واقع شود ان شالله.



## ◀ دیدار رضانی رهبر معظم انقلاب با مسئولین نظام

را مهار کنیم تولید هم به رکود نینجامد. تولید رشد پیدا کند و این ممکن است.

در مسئله‌ی اقتصاد چند توصیه‌ی کلیدی هم هست. در رأس این توصیه‌ها مبارزه با فساد است. مبارزه با فساد که در شعارهای رئیس جمهور محترم در دوران انتخابات و بعد از انتخابات هم وجود داشته، همه‌ی ما هم به این معتقدیم واقعاً. مبارزه‌ی با فساد کار لازمی است. البته کار بسیار دشواری است. مثل یک اژدهای هفت سر، از همه طرف خطرش انسان را تهدید میکند.

فساد، مردم را ناامید می‌کند، مایوس می‌کند، میل به سلامت را در افراد کاهش می‌دهد. وقتی کسی می‌بیند که فلان آدم با شیوه‌ی غیرقانونی، غلط توانست جیب خودش را پر کند، این هم وسوسه می‌شود. فساد یک بیماری مسری است، بیماری بسیار خطرناکی است، موجب هلاک جامعه است واقعاً. مبارزه‌ی با فساد لازم است. بدون رودربایستی، بدون ملاحظه بایستی با فساد مبارزه کرد هر جا که هست و این در رأس کارهای مهمی است که در زمینه‌ی مسائل اقتصادی لازم است.

اقتصاد اولین مسئله‌ی کشور است. مهم‌ترین مسئله‌ی کشور است؛ مسئله‌ی معیشت مردم است. شعار امسال شعار مهمی است. اینکه ما شعارها را شعارهای اقتصادی قرار دادیم این به معنای بی‌اعتنایی به مسائل فرهنگی و اجتماعی و این‌ها نیست. آن‌ها هم به جای خود مهم است اما یک اقتصاد نابسامان بر روی فرهنگ جامعه هم اثر می‌گذارد.

تورم بالا در چند سال پی در پی، این خیلی چیز مهمی است. سال‌های متعدد، پشت سر هم، تورم بالا. خب؛ این روی نظام توزیع درآمدها در کشور اثر می‌گذارد. توزیع درآمدهای کشور را ناموزون می‌کند یک عده‌ای محروم می‌مانند یک عده‌ای هم حالا از طرق مختلفی جیب‌هایشان پر می‌شود. از هر دو طرف ایجاد فساد خواهد شد.

گاهی شده که ما تورم را توانستیم کنترل کنیم اما از آن طرف با رکود همراه بوده، این به ضرر کشور است. اینکه تورم بیاید پایین اما رکود حاکم بر اقتصاد کشور باشد این چیز خوبی نیست. مهم این است که بتوانیم تورم



حجاب و مبارزه با حجاب است. جاسوسهای دشمن، دستگاه‌های جاسوسی دشمن دنبال این قضیه است. اگر بدانند حتماً نمی‌کنند. به هر حال این مسئله قطعاً حل خواهد شد. امام در اولین هفته‌های انقلاب، مسئله‌ی حجاب را الزاماً و قطعاً بیان کردند. جزو کارهای اوائل امام راحل (رضوان الله علیه) این بود. حالا هم حل خواهد شد ان شاء الله.

رژیم صهیونیستی در عمر هفتاد و پنج ساله‌ی خودش هرگز گرفتاری‌های هولناکی مثل امروز نداشته. اولاً تزلزل سیاسی: در چهار سال، چهار نخست‌وزیر عوض کرده. ائتلاف‌های حزبی هنوز درست شکل نگرفته متلاشی می‌شوند. ائتلاف درست میکنند، بعد از مدّت کوتاهی، ائتلاف متلاشی

در مسئله‌ی پوشش، خب مسئله‌ی حجاب محدودیت شرعی و قانونی است. محدودیت دولتی نیست. قانونی است و شرعی است. کشف حجاب حرام شرعی است، حرام سیاسی است؛ هم حرام شرعی است، هم حرام سیاسی است.

خیلی از کسانی که کشف حجاب می‌کنند نمی‌دانند این را؛ اگر بدانند، بدانند که پشت این کاری که اینها دارند می‌کنند چه کسانی هستند، قطعاً نمی‌کنند.

من می‌دانم. خیلی از اینها کسانی هستند که اهل دین‌اند، اهل تضرع‌اند، اهل ماه رمضان‌اند، اهل گریه و دعا هستند؛ توجه ندارند که چه کسی پشت این سیاست رفع



و آنان (مومنان) که به امانت‌ها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا می‌کنند

پرستش

می‌شود. حزب‌هایی که تشکیل شدند از قبل یا دارند تشکیل می‌شوند به تدریج دچار انحلال می‌شوند، منحل می‌شوند؛ یعنی آن قدر ضعیف می‌شوند که مثل انحلال است. دوقطبی شدیدی در سرتاسر رژیم جعلی وجود دارد الان ملاحظه کنید. بحث فلسطینی‌ها جدا است. در بین خودشان دو قطبی است. این تظاهرات صد هزار نفری و دو بیست هزاری و بیشتر در تل‌آویو و در شهرهای مختلف دیگر نشانه‌ی این است. حالا چهار موشک هم ممکن است به یک جایی بزند، ولی اینها جبران نمی‌کند آن قضیه را. دچار زلزله به معنای واقعی کلمه زلزله سیاسی است. اعلام شده که بزودی تعداد کسانی که از اسرائیل دارند خارج می‌شوند، یهودی‌هایی که خارج می‌شوند، به دو میلیون می‌رسد. این را اعلان کردند. مقامات خودشان به طور مرتب، پی‌درپی، هشدار می‌دهند که فروپاشی نزدیک است؛ رئیس‌جمهورشان می‌گوید، نخست‌وزیر سابقشان می‌گوید، رئیس امنیتشان می‌گوید، وزیر دفاعشان می‌گوید، همه‌شان می‌گویند؛ می‌گویند: فروپاشی ما نزدیک است، ما به هشتاد سالگی نمی‌رسیم. ما گفتیم: بیست سالگی و بیست و پنج سالگی را نمی‌بینید، خودشان عجله کردند، زودتر می‌خواهند.

این انتخابات آخر سال خیلی مهم است. انتخابات می‌تواند مظهر قوت ملی باشد. اگر انتخابات درست برگزار نشود این ضعف کشور و ضعف ملت را نشان می‌دهد، ضعف دولت را ضعف مسئولین را ضعف آحاد مردم ضعف کشور را نشان می‌دهد.

هر چه که ما ضعیف بشویم دشمنان ما تهاجم‌شان فشارشان بیشتر خواهد شد. اگر می‌خواهید جلو فشار دشمن گرفته بشود باید قوی بشویم یکی از ابزارهای مهم قوت کشور همین انتخابات است.

مسئولینی که مرتبط هستند از همین حالا البته می‌دانم که دنبال کردند لکن راهبرد مشارکت را راهبرد امنیت انتخابات را، راهبرد سلامت انتخابات را، راهبرد رقابت انتخابات را از همین حالا مشخص کنند.

انتخابات خوب سالم با مشارکت بالایی ان‌شاء‌الله در آخر سال داشته باشیم.

۱۴۰۲/۰۱/۱۵



## ◀ همدل مهربان

| مریم اقتداری کارشناسی ادبیات |

از بی‌قراری پیامبر، این ماه دو عالم که  
می‌گوییم، حدیث ناگزیر مهتابی، آینه  
زنگار بسته‌ی قلبم می‌شود. من به رد  
پای شما در زندگی پیامبر ایمان دارم.  
ایمان دارم به تو و دست‌های مهربانت  
که این دست‌ها چه تلاش‌ها که در راه  
اسلام نکرد!

هر بار می‌خواهم از وقار و متانت شما  
بگویم حرف‌هایم تمام می‌شوند؛ گویی  
هیچ حرفی از آغاز نداشته‌ام که بگویم،  
که نگفته‌ام اما تو باید بدانی و می‌دانی  
که من یک مثنوی حرف نگفته راجع به  
خوبی‌های شما دارم که تلی شده‌اند در  
گلویم.

غمِ وفات شما سینه‌ام را می‌فشارد؛  
ابره‌های چشمانم، ژاله بار می‌شوند...  
چنان که حال من این‌گونه است پس  
او چه کشید در غم فراق معشوق؛ پس  
مهربان‌ترین پیامبران محمد (ص)  
چه‌گونه توانست تاب بیاورد.

بی‌گمان حال در کنار هم هستید.  
و این خبری خوش حال‌کننده است  
که معشوق در معیت عاشقش باشد.

نمی‌توانم در میان این همه بید نام  
بلندت را به زبان نیاورم.  
هنوز طول اندوهم از نبود شما را  
اندازه نگرفته‌ام. ستارگان چون من  
گمشدگانی هستند که در میان جنگلی  
از حیرت، صدایت می‌زنند تا بزرگی و  
پاکدامنی شما را جار بزنند اما آن‌طور  
که باید شما به زبان نمی‌آیید.

روز از درشکه نور پیاده می‌شود و  
زنبیلش را در حوض آفتاب خالی  
می‌کند؛ این تویی یا ذره‌ای از وجود تو  
که می‌آید و چشمان آدمی را به خود  
خیره می‌کند؟.

مدت‌ها بود که آسمان هم‌زمان هم  
ماه داشت و هم خورشید... اما اکنون  
سال‌ها می‌شود که گویی انسان از  
سر حسادت، خورشید را در دل خود  
جای داده‌است و خورشید وجود شما،  
ماه وجود پیامبر را در آسمان تنها  
گذاشته‌است.

بانو جان! طور کلماتم به ارتفاع نگاه  
شما نمی‌رسد. پیامبر مهربانی‌ها غصه  
دار شماست و این باید نشانه عشق  
باشد. اولین بانویی بودید که دعوت  
پیامبر به عشق الهی را باور کردید و  
الگوی ما خدیجه کبری شد.

## معرفی کتاب

### ابرهخ قادری کارشناسی حقوق

سرباز خاطی به شدت بازجویی و حتی اعدام می‌شد. ابوزکریا که ایمان مذهبی استواری داشت هرگاه میان عواطف انسانی و قوانین سختگیرانه شرعی گیر می‌افتاد تسلیم حاکم شرع داعش می‌شد و به خود می‌قبولاند که درست آن چیزی است که شرع گفته‌است

انگیزه نویسنده

نویسنده می‌گوید انگیزه او از نوشتن کتاب، انتشار اعمال تروریستی و کشتار غیرنظامیان در سراسر جهان طی پنج سال گذشته توسط داعش است. او با محمد فاهم به عنوان یکی از مبارزان فرار کرده از داعش از طریق اینترنت ارتباط می‌گیرد و سپس در ماه اکتبر و نوامبر ۲۰۱۶ جلساتی در ترکیه برگزار می‌نماید. هر جلسه بین پنج تا شش ساعت در روز ادامه به طول می‌انجامد. سپس این خاطرات در سال ۲۰۱۷ تألیف و منتشر شد.

برشی از کتاب

نه مثله کردن جسدها و نه بحثی که بعد از آن درگرفت برایم اهمیتی نداشت. از وقتی پایم به اراضی دولت خلافت رسیده بود، اولین تجربه‌ی عینی من به حساب می‌آمد. تا پیش از این، چنین کارهایی را در فیلم‌های منتشر شده توسط دولت خلافت می‌دیدم. حالا خودم شاهد عینی این رفتارها بودم. اما خیلی زود در دلم با این مسئله کنار آمدم و برای قانع

کتاب من در رقه بودم روایتگر زندگی محمد فاهم (ابوزکریا) از خانواده‌ای تونسی متولد دورتموند آلمان است. فاهم عضو سابق داعش است که در سال ۲۰۱۵ به داعش پیوست و در سال ۲۰۱۶ هم از این گروه خارج شد. فاهم در این کتاب ماجرای هجرتش به سرزمین شام برای پیوستن به داعش و سپس داستان جدا شدن از داعش را روایت می‌کند. هادی یَحْمَدِ خَاطِرَاتِ او را نگارش و تدوین کرده است. تصویر روی جلد این کتاب، تصویر واقعی شخصیت اصلی داستان یعنی محمد فاهم (ابوزکریا) است که او را در لباس نظامی نشان می‌دهد. مصاحبه هادی یحمد با این جوان تونسی نشان می‌دهد که هیولاهای سیاه پوشی با عنوان داعشی هم احساسات و عواطف انسانی اعم از غرور، خشم، ترحم و ترس را در وجود خود دارند و آن چنان که ما تصور می‌کنیم افرادی عاری از عواطف نیستند. بسیاری از آنها از پذیرش عملیات انتحاری سر باز می‌زنند و از آن می‌ترسند و بسیاری هم با دریافت اسلحه و پول از خود بیخود شده و آن فروتنی مذهبی را از دست می‌دهند. خلافت سختگیری‌های عقیدتی فراوانی علیه نیروهایش اعمال می‌کرد. هرگونه تغییر عقیده، کاهش روحیه جنگندگی و یا موارد مشابه سریع گزارش می‌شد و





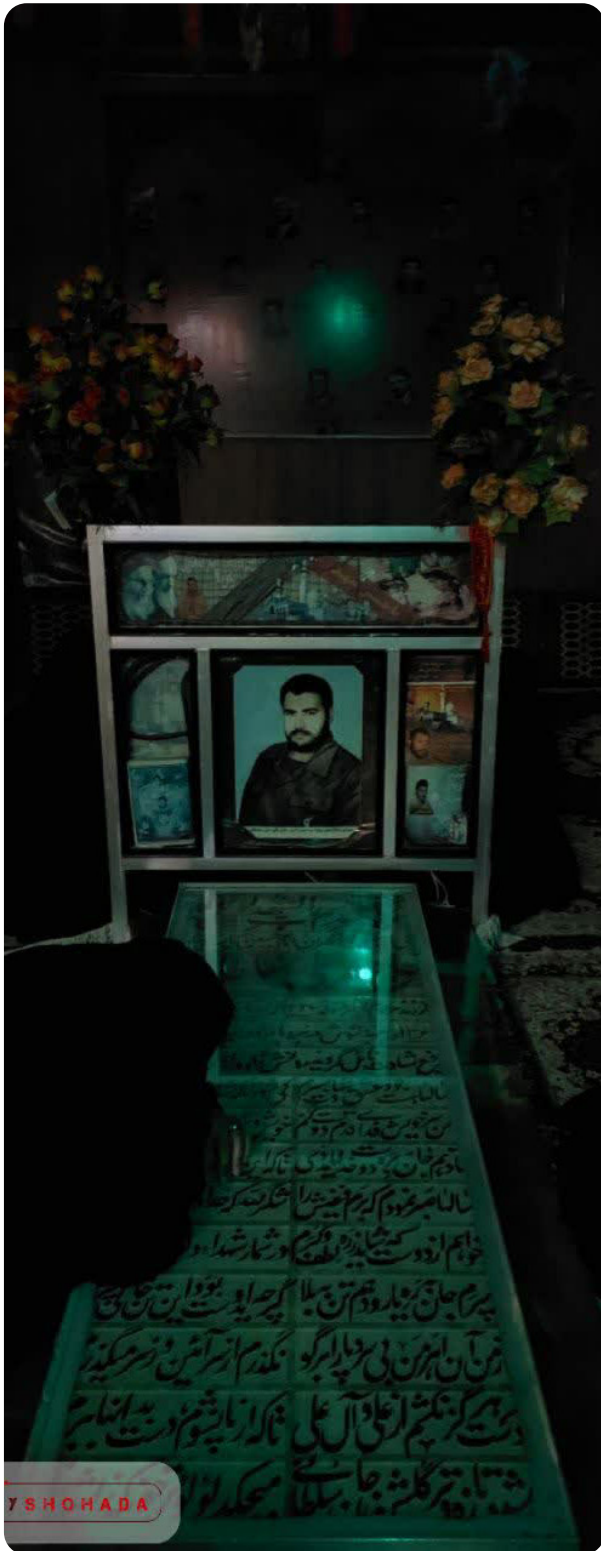
مهاجرین و خانواده‌های‌شان و حقوق رزمنده‌ها هم با دلار آمریکا پرداخت می‌شود... دولت با وجود رد کردن نظام جهانی و خروجش از آن، نتوانست از سیطره‌ی دلار آمریکا بیرون بیاید و این خود داستان دیگری است.

کردن خودم گفتم این، دین خداست، مگر علی بعضی از زندیق‌ها را آتش نزد؟

در دولت خلافت در معاملات مالی از ارزهای مختلفی استفاده می‌شود، از قبیل لیره‌ی سوریه و دینار عراق، ولی پر ارزش‌ترین ارز، دلار آمریکاست. حقوق



## گزارش تصویری برنامه های ماه مبارک رمضان







## دیدار نگار

### نسترن فتوح آبادی کارشناسی بیوسیستم

کرده است؛ با اینکه ایشان خیلی جوان بودند، وقتی در محله ایشان فرزندی متولد می شد، او را پیش حاجی (شهید) می آوردند که در گوشش اذان بگوید. مسجد المهدی واقع در محله ی کوشک قوام که مزار شهید هم در آنجا واقع است، به خواست و به دست خود شهید ساخته شده است که خود ایشان به همراه پدر و مادرشان خادمی آنجا را به عهده داشتند. شهید سلطانی از همان دوران کودکی ذاکر اهل بیت علیهم السلام بودند؛ شهید نظر کرده ی امام حسین علیه السلام هستند؛ کربلایی امیر پدر بزرگوار شهید، مردی مؤمن و با تقوا بودند که چند باری با پای پیاده به کربلا مشرف شده بودند، وقتی شهید ۴ سال داشتند، پدرشان ایشان را هم با خود به کربلا می برند و آنجا در محضر سید الشهداء علیه السلام برای ایشان دعا می کنند که: یا ابا عبدالله علیه السلام، من بچه ام را آورده ام که نوکر شما باشد، در راه شما باشد و به شما خدمت کند؛ امیدوارم که از من قبول کنید؛ همان موقع شهید بیمار می شوند و کربلایی امیر، شفای ایشان را از ابا عبدالله علیه السلام می گیرند. ایشان در بزرگسالی مداح، ذاکر اهل بیت

دیدار با خانواده معظم شهید شیرعلی سلطانی

از زبان فرزند اول شهید، مرضیه سلطانی:

شهید شیر علی سلطانی در سال ۱۳۶۱ در ۳۴ سالگی شهید شدند. ایشان در عمر با برکت خویش فردی صالح، درستکار، متقی و بسیار با اخلاق و مهربان بودند، در ۱۸ سالگی با همسرشان که ۱۳ سال داشتند ازدواج کردند، وقتی ایشان شهید شدند ۵ فرزند، ۳ دختر و ۲ پسر داشتند، فرزند آخر شهید حدود یک ماه بعد از شهادت ایشان به دنیا آمدند؛ ایشان علاوه بر اسامی فرزندان خود، اسامی بسیاری افراد دیگر از محل شان اعم از بچه هایی که تازه به دنیا می آمدند و کسانی که اسامی ای مانند کوروش و کیومرث ... داشتند و پیش آنان می آمدند تا اسم قرآنی برای آنها انتخاب کنند را از قرآن انتخاب می کردند و روی آنها می نهادند. در محله ی شهید بیشتر کسانی که الآن هم سن و سال فرزندان شهید هستند، اسامی شان را شهید برای شان انتخاب



هرکس با ایشان هم صحبت می‌شد شیفته‌ی ایشان می‌شد؛ ایشان خیلی با علما می‌گشتند، پامنبری کسانی مثل شهید دستغیب، آقای ملک حسینی، شهید ربانی و علمای دیگر بودند؛ خیلی از علمایی که از شیراز به محله‌ی شهید و اطرافش می‌رفتند، میهمان شهید سلطانی می‌شدند. شهید سلطانی با جمعی از جوان‌های محله‌ی خودشان و شیراز، با موتورهای شان به روستاها و محله‌های محروم استان برای کمک کردن و ایجاد جمع‌های دینی می‌رفتند و در این زمینه خیلی فعال بودند، کمبودهای یک محله را می‌سنجیدند و جوان‌های همان محله، حتی خانم‌های شان را وارد میدان می‌کردند برای رفع کمبودها. شهید حلقات صالحین داشتند و افراد را بر حسب سن شان گروه‌بندی می‌کردند، در جلسات یاد اهل بیت علیهم السلام و به خصوص ابا عبدالله علیه السلام، شهدای صدر اسلام و... بود. به شهید سلطانی لقب شهید حسینی را داده‌اند زیرا ایشان خودشان دوست داشتند بی‌سر بشوند و همینطور هم شد، ایشان سر و یکی از دست‌های شان را از دست دادند. ایشان به خاطر چند مورد شهید شاخص شناخته می‌شوند، یکی اینکه قبرشان را به اندازه‌ی پیکر بی‌سرشان آماده کرده بودند، و اگر پیکر ایشان سر داشت، در قبری که برای خودشان آماده کرده بودند جا نمی‌شد؛ دیگری اینکه ایشان کارهای فرهنگی بسیاری مثل ساخت مسجد، حسینیه، حمام، برگزاری مراسمات عقد و عروسی در مسجد و... انجام می‌دادند؛ و مورد

علیهم السلام و شاعر می‌شوند؛ از ایشان دو کتاب که قبل از انقلاب نوشتن آنها را شروع کرده بودند به یادگار مانده است؛ دیوان حق و باطل، که از وجود خداوند تا قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، انقلاب اسلامی ایران و موضوعات دیگری مثل حجاب را به صورت منظومه‌ی شعری در آورده‌اند و کتاب دیگرشان به نام شهید شمع تاریخ است، نوشتن این کتاب زمانی تمام شد که انقلاب شده و جنگ هم شروع شده بود و برادر ایشان، شهید صفدر سلطانی به شهادت رسیده بودند. شهید صفدر سلطانی در سن ۱۸-۱۹ سالگی به شهادت رسیدند؛ ایشان (شهید حاج شیر علی سلطانی) در وصف برادرشان می‌گویند: برادر من، گوی سبقت را از من ربود و از من جلو زد، من آرزوی شهادت داشتم ولی برادرم زودتر شهید شد. مزار شهید صفدر سلطانی در اهواز است، ایشان در ابتدا به عنوان شهید گمنام در آنجا دفن شده بودند و وقتی روز ۷ ایشان شهید سلطانی به دنبال شان می‌رود، از نشانه‌هایی که می‌دهند متوجه می‌شوند که برادرشان بین این شهدای گمنام دفن شده‌اند. شهید صادق علی نژادیان و برادر ایشان مرتضی علی نژادیان، برادر خانم‌های شهید سلطانی که دوقلو بودند، در سن ۱۶-۱۷ سالگی، بعد از شهادت شهید سلطانی به جبهه رفتند که مرتضی مجروح شد و از صادق هنوز خبری نیست؛ پدر و مادر ایشان در چشم انتظاری فرزندشان دیده از جهان فرو بستند. شهید با وجود دست خالی خیر بودند، ایشان اخلاق بسیار خوبی داشتند که



صبح که بلند شدم، گفتم، خدایا، این خوابی که دیدم یعنی چه؟ یعنی وارد سپاه بشوم؟ یعنی تو راضی هستی من بروم؟ همانطور دودول بودم که شب باز همان خوابی را دیدم، تا شب سوم که خواب را باز هم دیدم؛ رفتم پادگان امام حسین علیه السلام اسمم را بنویسم که وارد سپاه بشوم که دیدم حتی لباسم را هم آماده کرده بودند. (شهید ورزش زورخانه کار می کردند و بدن درشت هیكلی داشتند، و لباس های سپاه که از خیاط خانه می آوردند، معمولا همه یک اندازه بود و سایز بزرگ کم گیر می آمد) شهید همان موقع جذب سپاه می شوند و مسئول تبلیغات می شوند و تا الان هم دارند تبلیغ می کنند. شهید سلطانی زندگی پرباری داشته اند که همه اش با یاد خدا و برای خدا بوده است. روی مزار شهید شعری از خودشان که وصیت کرده بودند آن را روز مزارشان بنویسند، نوشته شده است.



آخر اینکه وصیت نامه ایشان صوتی است.

چند روز قبل از شهادتشان در منطقه شوش، با جمعی از همزمانشان دور هم نشستند که یکی پیشنهاد می دهد که یک نفرشان یک حرفی بزند، وصیتی بکند، زندگی نامه ای بگوید و ضبط کنند، قرعه کشی می کنند و قرعه به نام شهید سلطانی می افتد و ایشان زندگی شان را تعریف می کنند و در آخر وصیت می کنند. در این نوار می گویند روزی (قبل از انقلاب) از هیئت امام حسن مجتبی علیه السلام بر می گشتم، حالی به من دست داد، سرم را رو به آسمان گرفتم، گفتم خدایا یعنی می شود شیر علی در راه تو شهید بشود و اگر قرار بر شهادت هست، اگر قابل هستم مثل اربابم امام حسین علیه السلام بی سر بشوم؟ بعد از انقلاب اسلامی که سپاه تأسیس شد، همه به دلیل اینکه شهید را می شناختند و می دانستند چه شخصیت تأثیرگذاری است، می خواستند ایشان وارد سپاه بشوند؛ در این نوار همچنین نحوه ی پاسدار شدنشان را می گویند: دودل بودم که به سپاه وارد شوم یا نه، اصلا کار سپاه درست است یا نه، تا اینکه ۳ شب پشت سر هم خوابی دیدم، در حالت خواب و بیداری دیدم که آقای نورانی که چهره ایشان را ندیدم فقط نور بود، آمدند سمت من و چیزی در دستشان بود، من خوابیده بودم، به من گفتند سلام، شیرعلی چه وقت خواب است؟ من بلند شدم و سلام کردم، گفتم در خدمتم، یک بقچه را جلوی من گذاشت و باز کرد، من دیدم لباس مقدس سبز سپاه است؛



# هنر شهادت

ازینب حسینی کارشناسی مدیریت |

دست به قلم می‌برم و جسارت می‌کنم که از او بنویسم.  
کسی که استاد مکتب عشق و هنر است، کسی که روایت کرد فتح را...  
او که از راهی تاریک به اوج نور رسید.  
او که خود را ندید و از خدا و راهش نوشت.  
او که سوزاند مشق‌های نفسانی‌اش و کارگردانی کرد فیلمانه شهادتش را...  
او که اگر می‌نوشت، نقش کلمات را بر صفحه از قدرت خود ندانست و اراده خدا را  
دید که چه زیبا در کلمات مشهود بودند...  
کلماتی که نور می‌شدند و سحر و جادوی متن برای باز شدن راهی در قلب انسان‌ها به  
سمت خالق‌شان...  
دست به قلم می‌برد و زمزمه می‌کرد آیه نون والقلم را...  
و این راز جاودانگی‌اش بود.  
ترکش‌ها جان‌ها را سوزاندند و از او چیزی نماند جز استخوان‌های مقدسی که بوی  
خاک باران خورده فکه را میداد.  
اما او زنده است، در تمام کلماتی که با هنر انگشتانش رسم شد.  
او زنده است و نقش او در این مستند دنیا تمام نشده.  
هنوز هم نور و روشنایی راه دیگران است برای رسیدن...  
هنوز هم ستاره ایست که در آسمان این دنیا پرنورتر می‌درخشد.  
و هنوز هم صدای اوست که قوت قلب ما برای فتح‌های مقدس دیگری است.  
و این شهید مرتضی آوینی بود که هنر خدا را به رخ ما کشید...  
و او بود که اثری هنرمندانه همچون شهادت را برای ما باقی گذاشت.

جای قلم‌های شما در دیدار خالی‌ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانبه‌تان هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی‌ست کد زیر را اسکن کنید.



فروردین ماه ۱۴۰۲